

# ترجمه ناپذیرها و ترجمه پذیرترها و راه آینده

آنچه در زیر می‌خوانید بخش پایانی مقاله‌ی نسبتاً مفصلی است درباره‌ی مسائل ترجمه که اخیراً نوشتن آن را به پایان برده‌ام. تمام مقاله را با فروتنی و خلوص به دکتر غلامحسین یوسفی پیشکش می‌کنم، به نشانه‌ی سپاس یک قلمزن همدل از تلاشهای دیرپای استاد بزرگ در پاسداری از زبان فارسی و فرهنگ ایران زمین و در تربیت فرزندان ما، رهروان آینده. مقاله در دفتری با عنوان «از بست و بلند ترجمه» به چاپ سپرده شده است (نشر پرواز) تا کمی به مرحله‌ی انتشار برسد.

چرا بعضی متون را می‌توان به راحتی به زبان دیگری ترجمه کرد، ولی برخی متن‌ها راه نمی‌دهند و هر قدر هم که سعی کنیم نتیجه‌ی درستی نمی‌گیریم؟ و در واقع چرا بعضی متون ترجمه پذیرند و بعضی ترجمه ناپذیر؟ البته هر جمله‌ای که مفهوم و معنی مشخصی داشته باشد قابل ترجمه است، حداقل مفهوم آن قابل انتقال به زبانهای دیگر است. مثلاً مطالب خبیری، که رویدادهای مهم جهان را به اطلاع خوانندگان نشریات و شنوندگان رادیوها و بینندگان تلویزیونها در کشورهای گوناگون می‌رسانند، به آسانی و سرعت از یک زبان به زبانهای دیگر ترجمه می‌شوند، و کسی هم در این میان از ترجمه ناپذیری آنها شکایتی ندارد. حداکثر اشکال آن است که گاهی واژه‌ی خاصی به آسانی به زبانهای دیگر برنگردد، یعنی برابر از پیش تشبیت-

شده‌ای نداشته باشد، مثل apartheid (آپارت‌هید، آپارتاید) یا prestroika (پرستروئیکا، بازسازی). در این حال همان واژه‌ی اصلی معمولاً به همراهی توضیحی به کار برده می‌شود، و ای بسا که کم‌کم در زبانهای دیگر هم جا بیفتد و به همان صورت به یک واژه‌ی بین‌المللی تبدیل شود.

ولی اگر سفارش ترجمه‌ی یک غزل حافظ را به انگلیسی دریافت کنیم چه می‌شود؟ آیا کار به همین آسانی می‌گذرد؟ مثلاً وقتی در غزل معروف «اگر آن ترک شیرازی...» به این بیت می‌رسیم:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب  
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

چه باید بکنیم؟ آیا ترجمه‌ای که پیش از ما خانم گرتروود بل (یا مستشرق دیگری) ارائه کرده است حق مطلب را ادا می‌کند؟ بنخوانید:

They have filled the city with blood and broil,  
Those soft-voiced Lulies for whom we sigh;  
As Turkish robbers fall on the spoil,  
They have robbed and plundered the peace of my heart.

یا این ترجمه که از مستشرق دیگری است:

Alas that these vivacious, beguiling, city disrupting gypsies.  
have plundered patience from the heart  
just as the Turks take the public banquet.

یا این ترجمه‌ی سرویلیام جونز که از همه معروفتر است:

O! When these fair perfidious maids.  
Whose eyes our secret haunts infest.  
Their dear destructive charms display;  
Each glance my tender breast invades.  
And robs my wounded soul of rest.  
As Tartars seize their destin'd prey.

یا کوششی که حقیر در حین نگارش همین سطور برای برگرداندن آن به انگلیسی به خرج داد و حاصل آن همین چند سطر ناقص و نارساست؟

Alas, there's no respite from those flirtatious gypsy troupers who have thrown the town into turmoil!

They have robbed my heart of its peace as surely as a band of plundering Turks descending upon a feast.

مشکل در این است که اولاً در شعر حافظ با تعدادی واژه سروکار داریم که معانی امروزی آنها ممکن است عیناً همان معانی زمان حافظ نباشد، و برای درک معنی دقیق آنها لازم است به فرهنگهای تخصصی مراجعه کنیم و تازه چندان هم مطمئن نباشیم که با دست پُر برمی گردیم. برای مثال همین «لولی» را نگاه کنید: «کولی و غربال بند و غربتی و قرشمال» که اصل آن از هند آمده و به احتمال زیاد در اینجا به معنی مطرب و رقصه است. و بعد «شوخ» را به کدام معنی آن بگیریم؟ (۱) فضول، بی حیا، بی شرم، گستاخ؟ (۲) شاد، خوشحال، خرم، زنده دل؟ (۳) دزد، راهزن؟ (۴) خوشگل و زیبا؟ [فرهنگ معین]. شاید یکی از رموز جاودانگی شعر حافظ در همین پرده‌ی ابهامی باشد که امروز، پس از گذشت ششصد سال کلام او را چون حریر نازکی می پوشاند. اگر در عصر خودش شعرهای او مثل یک تکه بلور روشن و شفاف بوده‌اند، حالا همان بلور به منشور تراش خورده‌ای می ماند که با هر گردش انگشت تصویر و پرتوافکنی متفاوتی را به ما عرضه می دارد.

و موسیقی کلام حافظ را در این میان فراموش نکنیم. غیر از وزن و ردیف و قافیه که همه‌ی اجزاء غزل را به هم پیوند می دهد، هر بیت هم می تواند موسیقی خاص خودش را داشته باشد و با توجه به مضمون خود برای پدید آوردن حالت روحی خاصی بکوشد. در همان مصراع اول که صحبت از «لولی» می شود به تکرار صامت «ش» در «... شوخ شیرین کار شهر آشوب» توجه کنید و نیز به تکرار مصوت‌های «او» و «ای» در همین چند کلمه که گویی پژواک مصوت‌های «لولی» هستند. و زمانی که به آخر مصراع دوم می رسیم — «... که ترکان خوان یغما را» — هوای شعر عوض می شود و ترکیب صداها «ت»، «خ» و «غ» تضادی با حالت نرم و لطیف قبل پدید می آورد.

حالا مترجم بیچاره چطور این شعر را به انگلیسی (یا زبان دیگری) برگرداند که هم دقت داشته باشد، هم پیش پا افتاده نشود، هم ابهام آن باقی بماند، و هم موسیقی کلام آن بازسازی شود؟ غیرممکن است! و ترجمه ناپذیری یعنی همین. مترجم ماهر هر چه بکند باز یک یا چند عنصر از کلام یا روح کلام حافظ جا می ماند و به مقصد نمی رسد، و لابد به این حساب «خائن»

است. برای نجات از مخمصه، نابغه‌ای لازم است که بیاید و به دلخواه خود از مسیر ترجمه‌ی آزاد، شعری در زبان مقصد بسراید که از شعر حافظ‌الهام گرفته باشد. و این کار هم که قانون‌بردار نیست و مشکل آن با صدور دستورالعمل حل نمی‌شود. اول باید نابغه‌اش را پیدا کرد.

بسیار خوب، ترجمه ناپذیرها را رها کنیم و به سراغ ترجمه پذیرترها برگردیم که تعدادشان هم خوشبختانه کم نیست. برای ترجمه‌ی کلاسیکها، آثار ماندنی‌تر ادبیات جهان، چه باید کرد؟ ترجمه‌ی دقیق یا ترجمه‌ی آزاد یا ترجمه‌ی بینابین؟ شرط موفقیت در درجه‌ی اول حفظ کیفیت یا کیفیاتی است که به آن اثر در زبان اصلی ارزش پایدار بخشیده‌اند. در ترجمه‌ی اثر، ارزش اصلی اثر را باید حفظ کنیم، اگر همه به قیمت فدا کردن برخی کیفیتهای فرعی باشد. و اگر رمان ترجمه می‌کنیم حتماً یکی از کیفیتهای اصلی، خواندنی بودن اثر است. نثر ما به خاطر دقت بیش از حد نباید دشوار و نامفهوم از آب درآید. و این عیبی است که متأسفانه در ترجمه‌ی برخی آثار معروف مشاهده می‌کنیم. افزودن توضیحات مترجم در حاشیه‌ی کتاب مفید است ولی آن را خواندنی‌تر نمی‌سازد. کدام خواننده‌ای که ناچار است هر جمله را دوبار یا سه بار بخواند تا چیزی‌کی از کتاب سر در بیاورد تا آخرین صفحه پیش خواهد رفت؟

یکی از موفق‌ترین ترجمه‌ها در سالهای اخیر رمان چهار جلدی «خانواده‌ی تیبو» اثر روزه مارتن دو گار است که به دست آقای ابوالحسن نجفی از فرانسه به فارسی برگردانده شده. هر کس از آشنایان من کتاب را خوانده از تجربه‌ی خود لذت برده است، و این تنها به خاطر خواص اصل رمان نیست. استاد نجفی مترجمی است دقیق و پُرسواس که در عین حال به کیفیت نثر خود بی‌اندازه توجه دارد و حاضر نیست روانی و شیوایی کلام را که به محک کهن‌ترین و صحیح‌ترین الگوهای فارسی نویسی می‌سنجد به بهانه‌ی «حفظ امانت» فدا کند. در حقیقت جهشی که فن ترجمه در سالهای اخیر در ایران کرده این است که پس از یک دوره ترجمه‌ی دقیق کورکورانه به مرحله‌ای رسیده‌ایم که کیفیت نثر مترجم به اندازه‌ی دقت و وسواس او اهمیت پیدا کرده است. حالا دیگر از مترجمان قابل خود توقع داریم کتاب را در قالب نثری به زلالی آب چشم یا چشمه به ما تحویل دهند.

ترجمه می‌دهیم آثار کلاسیک از زبان اصلی به فارسی برگردانده شوند، هر چند که این کار برای متون یونانی و لاتینی و اسپانیایی، و متونی که باید از چینی و ژاپنی ترجمه شوند، دشوار است. استفاده از ترجمه‌های مکرر از چند زبان اروپایی و عربی در کنار هم البته مفید است ولی هیچ وقت جای ترجمه از متن اصلی را نمی‌گیرد. مترجم با تجربه‌ای که قصد

برگرداندن یک اثر کلاسیک را می‌کند حتماً می‌داند کار بزرگی در پیش خواهد داشت، که آن را نباید به هیچ وجه سرسری یا با شتابزدگی انجام دهد. مرحله‌ی اول شناخت کامل اثر و نویسنده است، که به نظر من تنها با خواندن چند باره‌ی اثر و تأمل کافی در آن و آگاهی یافتن از احوال نویسنده و مرور مطالبی که در نقد و تحلیل اثر نوشته شده در روندی طولانی میسر خواهد بود. بعد نوبت به فراهم آوردن منابع و مراجع لازم و امکانات مالی و فراغت کافی می‌رسد که اگر هر یک از این لوازم موجود نباشند کار به درستی انجام نخواهد شد.

سپس نوبت به ترجمه می‌رسد، که باید با دقت و تسلط و کوشایی پیگیری انجام شود. ساعات کار منظم و پی در پی، به طوری که ترجمه به شکلی متمرکز انجام شود و مترجم با کتاب زندگی کند و از حال و هوای آن بیرون نرود و زبان مناسبی که برای کار خود یافته است به طور طبیعی از وجود او بیرون بجوشد، حتماً مفیدتر از پراکنده کاری و انجام چند کار مختلف با هم خواهد بود. و بعد حک و اصلاح در جریان مرورهای پیاپی و باز هم حک و اصلاح تا سرانجام متن رضایت بخشی به فارسی فراهم آید. یک کار مفید، تهیه‌ی یکی دو فصل نمونه از ترجمه‌ی کتاب در آغاز کار و نشان دادن آن به دوستان یکدل و یکرنگ و ناشر و ویراستار است و قرار دادن ترجمه در معرض واکنشهای گوناگون تا محاسن و معایب آن زودتر آشکار گردد و فرصت اصلاح مسیر وجود داشته باشد. آنچه مهم است انتقال بارزترین خصیصه‌ی اثر به زبان فارسی است. شکی نیست که در جریان ترجمه چیزی فدا خواهد شد، اما باید توجه کنیم که این «چیز» بهترین و مهم‌ترین ویژگی اثر، همان که موجب تحسین چند نسل از خوانندگان صاحب تمیز شده است، نباشد.

بهترین مترجمان ما باید دارای چه خواصی باشند؟ آنچه برخواهم شمرد راز سر به مهری نیست و پیش از این بارها برشمرده شده است، ولی چون همین نکته‌ها معیارهای اصلی سنجش توانایی مترجمان است تکرار را در این مورد باید مجاز بدانیم و پوزش نخواهیم:

۱- تبصر در زبان مبدأ و مرجحاً مدتی اقامت در کشوری که محیط طبیعی آن زبان است.

۲- توانایی کافی در نگارش زبان مقصد.

۳- آشنایی با موضوع کتاب. تبصر در موضوع البته بهتر است، ولی به این ترتیب دایره را بیش از حد تنگ خواهیم کرد.

۴- برخورداری از تجربه‌ی کافی.

۵- آمادگی صرف وقت و بذل دقت، و کمک گرفتن از دیگران (از جمله ویراستار).

۶- بهره‌مند بودن از قریحه‌ی نویسنده‌ی گوی.

این معیارها را در مورد تک‌تک مترجمان می‌توان به امتیازهای ملموس و قابل شمارش تبدیل کرد و به این ترتیب به سرجمعهایی رسید که مبنای مقایسه‌ی مترجمان باشد. ولی تا «تبحر در زبان مبدأ» و «توانایی نگارش در زبان مقصد» و «بهره‌مند بودن از قریحه‌ی نویسنده‌ی گوی» به صورتی عینی تبدیل به ارقام نشود مقداری از ارزیابی ما خواه ناخواه ذهنی و از همین رو شخصی خواهد بود. تصور من این است که در حال حاضر در زمینه‌ی ادبیات در حدود پنجاه مترجم داشته باشیم که بر اساس معیارهای بالا امتیازهای نسبتاً خوبی کسب کنند. و در این میان کسی را مترجم جدی می‌شناسیم که اقلأً یکهزار صفحه مطلب چاپ شده (مثلاً سه کتاب متوسط) در کارنامه داشته باشد. مرحوم مجتبی مینوی که ترجمه‌ی او از قطعه‌ی To Be or Not to Be شکسپیر مشهور خاص و عام است و به نظر بسیاری عالی‌ترین نمونه‌ی ترجمه‌ی ادبی محسوب می‌شود به این حساب در فهرست مترجمان ما جا نمی‌گیرد. مترجمان جدی رشته‌های دیگر را هم که به فهرست اضافه کنیم حتماً به پانصد می‌رسیم و این سرجمع در حال حاضر رقم بدی نیست.

از مترجمان خوب خود در دهه‌های آینده چشمداشت کارهای بهتر و بزرگتر داریم، چرا که در شرایط حاضر، با رونق گرفتن بازار نشر کتاب، انگیزه‌ی مالی کافی برای دست زدن به کارهای باارزش ماندنی فراهم‌تر از پیش است. از طرف دیگر با آزاد شدن جمعی از فرهیخته‌ترین صاحبان قلم از وظایف دیوانی، وقت و فرصت برعهده گرفتن ترجمه‌های سترگ را پیدا کرده‌اند، فرصتی که فعلاً موجود است، و ای بسا در آینده موجود نباشد. راه و رسم کار هم که پس از چند دهه دستگرمی و تجربه‌اندوزی مشخص شده است. بنابراین از این فرصت طلایی سود باید جست تا بلکه از آثار ترجمه‌نشده‌ی بزرگان علم و ادب جهان چندین و چند عنوان دیگر به زبان فارسی برگردانده شود و جای خالی آنها در قفسه‌های کتابخانه‌های دانشگاهی پر گردد. مترجمان و ناشران هشیار باشند که با انتخاب آثار برتر، جامعه‌ی خوانندگان ما را به سوی بلندیها سوق دهند، و نه به سوی پستیها که راه آسان‌پسندان است، هر چند که گوشه و حتی میانه‌ی بازار کتاب هنوز مشوق آسان‌پسندی باشد.